



می‌کند و کسانی که سرپرست خانواده شما از این طریق کسب روزی می‌کند اگر راکب موتورسیکلت رعایت نمی‌کند، شما یک کلاه کاسکت به عنوان هدیه برای او بخرید. وی بیان کرد: کلاه کاسکت استاندارد، هنگام تصادفات جان راکب و ترک نشین را از مرگ حتمی نجات می‌دهد. سرهنگ شریفی بیان کرد: ۴۴ درصد از کل تصادفات منجر به فوت در پنج ماه اخیر مربوط به موتورسواران بوده است و همچنین ۶۷ درصد از کل تصادفات هم مصدومان موتور را تشکیل می‌دهند. وی گفت: در تصادفاتی که یک طرف آن، راکب موتورسیکلت است یک جرحی معمولی نیست، بلکه یک تصادف شدید

با شدت مصدومیت بالای موتورسیکلت سوار یا ترک نشین اوست و یک شکستگی ساده وجود ندارد و آسیب‌های زیادی از نواحی مختلف به آنها وارد می‌شود که ۱۵ درصد از تصادفات خسارتی نیز به تصادفاتی بازمی‌گردد که موتورسیکلت در آن دخیل است. سرهنگ شریفی گفت: یکی از تخلفات موتورسواران عبور از چراغ قرمز است. برخی از موتورسواران بسیار عجول هستند و این اقدام آنان باعث ایجاد خطر برای خود و دیگران می‌شود، چرا که وقتی به چراغ قرمز می‌رسند انگار که نقطه استارت یک مسابقه است. رئیس مرکز اطلاع‌رسانی پلیس راهور تهران بزرگ اضافه کرد: در ۶۷ درصد از تصادف موتورسواران اگر راکب زنده بماند به مصدومیت تبدیل می‌شود. آن یک دقیقه‌ای که نمی‌خواهند پشت چراغ بمانند و عجله می‌کنند ممکن است باعث شود ماهه‌ها در بستر بیماری بپیفتند.



خاطره جنایی

تشریح

ویژنامه حوادث | روزنامه جام جم | ۳
چهارشنبه ۲۸ شهریور ۱۴۰۳ | شماره ۱۰۷۵

رفیق کشتی

برای ۳۰۰ هزار تومان

این هفته روایتگر پرونده‌ای بودیم که دو پسر به خاطر اختلاف مالی ۳۰۰ هزار تومانی درگیری مرگباری را رقم زدند



در یکی از شهرهای غربی کشور افسر جنایی بودم. بیشتر قتل‌ها، با انگیزه نزاع یا خانوادگی بود و همین باعث می‌شد خیلی زود قاتل را شناسایی و دستگیر کنیم. یک روز گرم تابستان بعد از کار زیاد و رفتن سرود صحنه فوت مشکوک، ساعت ۱۷ به خانه رسیدم تا کمی از گرمای چله تابستان فرار کرده و ساعتی استراحت کنم. هنوز چشمانم گرم خواب نشده بود که تلفن ویژه قتل زنگ خورد. آن سوی خط مامور کلاتری مرکزی شهر بود.

الو جناب سروان یک قتلی در یکی از خیابان‌های محله رخ داده و پسر نوجوانی با ضربه‌های چاقو کشته شده است.

آدرس را گرفتیم و سریع لباس پوشیدیم و راهی محل قتل شدم. محله شلوغی بود و چند ده متر قبل از افتادن جسد هم آدم‌ها ایستاده بودند و درباره قتل پیچ می‌کردند. ماشین را دورتر پارک کردم و از لابه‌لای جمعیت جلو رفتم. افسر کلاتری مرا که دید، راه را برایم باز کرد.

جسد پسر نوجوانی کنار درخت افتاده و خون زیادی از او رفته بود. روی جسد را با ملحفه پوشانده بودند. از افسر کلاتری خواستم محل را خلوت‌تر کنند چرا که با آن جمعیت و سر و صدا امکان بررسی صحنه وجود نداشت. تا رسیدن تیم تشخیص هویت و بازپرس جنایی، محل تقریباً خلوت شد.

پزشک قانونی ملحفه روی جسد را کنار زد و بعد از بررسی اولیه گفت پنج ضربه چاقو خورده که ضربه به قلب جانش را گرفته است. نوع ورود چاقو و محل ضربه نشان می‌دهد قاتل احتمالاً ناشی بوده و فقط می‌خواسته ضربه بزند. دقایقی بعد خانواده پسر ۱۷ ساله سر رسیدند و شیون‌کنان سکوت محل جنایت را شکستند. هر دقیقه به تعداد اعضای خانواده مقتول افزوده می‌شد و تقریباً کنترل صحنه سخت بود. از بازپرس خواستم اجازه دهد در این شرایط جسد زودتر به پزشکی قانونی برود. در آن شرایط فقط می‌خواستم اتفاق تلخی نیفتد.

با انتقال جسد، از پدر پسر ۱۷ ساله به نام سینا تحقیق را شروع کردم تا بدانم چه اتفاقی افتاده که اظهار بی‌اطلاعی می‌کرد. از تحقیق خانواده‌اش چیزی دستم را نگرفت.

می‌خواستیم صحنه را ترک کنیم که افسر کلاتری پیشم آمد و گفت جناب سروان یک پسر جوان می‌گوید صحنه جنایت را دیده است. از او خواستم پسر جوان را نزد من بیاورد تا تحقیق کنم.

پسر ۱۹ ساله گفت: من دیدم که سینا را دوستش مرتضی با چاقو زد. آنها با هم چندسالی است که دوست هستند و من دیدم که مرتضی بعد از دعوا با چاقو چند ضربه زد و فرار کرد.

با شناسایی مرتضی با هماهنگی بازپرس مقابل خانه‌اش رفتیم اما خانواده‌اش مدعی شدند از او خبر ندارند و صبح که از خانه رفته بیرون، نیامده. صحبت‌های خانواده‌اش نشان می‌داد از وقوع قتل بی‌خبر هستند. یکی از همکاران را در نزدیکی خانه‌اش مستقر کردیم تا اگر شبانه آمد دستگیرش کنیم اما هیچ ردی از او به دست نیامد.

یک هفته از قتل پسر ۱۷ ساله گذشته بود و هیچ ردی از او نداشتیم و انگار پسر ۱۶ ساله آب شده و به زیر زمین رفته بود. اگر کسی نمی‌دانست مرتضی ۱۶ ساله است فکر می‌کرد با یک قاتل حرفه‌ای روبه‌رو است.

بعد از دو ماه که چند شهر استان را به دنبال او رفتیم و ردی به دست نیاوردیم، قاتل با دوستش تماس گرفت و گفت در تهران است. با ماموران پلیس آگاهی تهران هماهنگ کردم که موضوع را بررسی کنند که همکارم تماس گرفت و گفت مخفیگاه مرتضی را در حاشیه شهر تهران شناسایی کرده است. سریع نیابت قضایی گرفتم و با سه همکارم راهی تهران شدیم. صبح روز بعد به پلیس آگاهی تهران رفتیم تا هماهنگی دستگیری قاتل فراری را انجام دهیم.

همکارم گفت پسر نوجوان ساعت ۶ عصر به مخفیگاهش می‌رود و تصمیم گرفتیم که شبانه او را در خواب غافلگیر و دستگیر کنیم چون کم‌سن بود و می‌ترسیدیم حین دستگیری به خودش آسیب بزنند. دو همکار اداره قتل پلیس تهران همراه ما شدند و ساعت ۳ بامداد وارد خانه شدیم و پسر نوجوان را دستگیر کردیم. مرتضی شوکه شده بود و حرف نمی‌زد. یک لیوان آب به او دادم و آرامش کردم.

صبح کارهای قضایی را انجام دادیم و به سمت شهر محل خدمتم حرکت کردیم. شب ساعت یک رسیدیم و قاتل را تحویل بازداشتگاه دادم. آنچه برایم جالب بود سکوت قاتل بود، حتی یک کلمه هم حرف نزد.

صبح کمی دیرتر به اداره رفتم و مرتضی را از بازداشتگاه آوردند. از او خواستم که در مورد جنایت صحبت کند. او این بار با خونسردی شروع به اعتراف کرد و گفت: من و سینا دوستان بسیار صمیمی بودیم تا این‌که سه ماه قبل ۳۰۰ هزار تومان به او قرض دادم و خواستم سر موعد پولم را برگرداند. به او زنگ

